



قاعده فقهی الجب

قواعد فقهی جایگاه ارزشمندی در آموزش ها و پژوهش های فقهی دارند. هرچند دانشجویان فقه در تعریف قواعد فقهی، اتفاق نظر ندارند، با این حال اشاره به برخی از تعاریف، خالی از فایده نیست...

قواعد فقهی جایگاه ارزشمندی در آموزش ها و پژوهش های فقهی دارند. هرچند دانشجویان فقه در تعریف قواعد فقهی، اتفاق نظر ندارند، با این حال اشاره به برخی از تعاریف، خالی از فایده نیست...

قواعد فقهی جایگاه ارزشمندی در آموزش ها و پژوهش های فقهی دارند. هرچند دانشجویان فقه در تعریف قواعد فقهی، اتفاق نظر ندارند، با این حال اشاره به برخی از تعاریف، خالی از فایده نیست. گفته شده: **171#&؛القواعد الفقهية فانها قواعد تقع في طريق الاستفادة الأحكام الشرعية الإلهية، و لا يكون ذلك من باب الاستنباط و التوسيط بل من باب التطبيق . 171#&؛1؛قواعد فقهی قواعدی است که در راه به دست آوردن قواعد شرعی الهی واقع می شوند، ولی این استفاده از باب استنباط و توسیط نبوده بلکه از باب تطبیق است. 171#&؛2؛** از جمله این قواعد، قاعده 'الجب - الإسلام يجب ما قبله' است که مقالة حاضر، به بحث و بررسی آن می پردازد.

1. معنی و مفاد قاعده

جب در لغت به معنی قطع است. گفته شده: **171#&؛جَبَّه جبا: قطعته؛ و منه الحديث الشريف: 'إن الإسلام يجب ما قبله' أي: يقطع، و يمحو ما كان قبله من الكفر و الذنوب. 171#&؛2؛الجب في اللغة، القطع يقال جب الشيء يجبه من باب قتل قطعه، و في النهاية إن الإسلام يجب ما قبله و التوبة تجب ما قبلها أي يقطعان و يمحوان ما كان قبلهما من الكفر و المعاصي و الذنوب، انتهى؛ و في المفردات و الجب قطع الشيء من أصله؛ و معني محبوب، مقطوع الذكر من أصله؛ انتهى. 171#&؛3؛** مراد از اسلام در این قاعده، به دلیل ظهور لفظ اسلام که در نصوص مورد استدلال در این قاعده به آن استناد می شود، اسلام به معنی عام است؛ توضیح آن که در این که مراد از اسلام در این قاعده، خصوص تشرف به مکتب حقه جعفری است(ایمان) یا اسلام به معنی ادای شهادتین، زمینه بروز دو اندیشه متصور است. ثمره این دو اندیشه در جایی است که کافر، ضمن تشرف به دین اسلام، به مکتبی غیر از شیعه گرایش پیدا کند. البته با توجه به ظهور لفظ اسلام، اندیشه ای که شمول دارد، وجیه است؛ **171#&؛1؛**لكن الثاني، (الإسلام بالمعني الأعم) هو الظاهر من لفظ الإسلام، حيث يطلق خصوصاً في مقابل الكفر؛ و ذلك غير مخفي علي من تنظر في أخبارهم عليهم السلام، و لاسيما مع التأمل و حينئذ لو صار الكافر مخالفاً، باقرار الشهادتين، يسقط عنه ما ذكرنا. 171#&؛4؛ در این که مراد از کافر، کافر اصلی است یا مرتد را هم در بر می گیرد، اختلاف است؛ دو اندیشه، وجود دارد: 1. اندیشه ای که قاعده را در مورد کافر اصلی، جاری می داند؛ چرا که ادله و مدارک این قاعده یا امکان اخذ به اطلاق آن ها نیست چون لبی است و در مورد حدیث نبوی 'الإسلام يجب ما قبله' اگر چه ظاهر آن، این است که اسلام هر آنچه از غیرمسلمان است را بر می دارد و این معنی، همه اقسام کافر را شامل می شود؛ ولی با توجه به نبوی بودن این حدیث و اجمال، نسبت به بیان اقسام کفر نمی شود به آن تمسک کرد. این حدیث نهایتاً در مقام بیان این معنی است که اسلام آوردن، این حکم را دارد؛ حال اسلام آوردن کافر اصلی یا غیرآن؛ در این مورد، بیانی ندارد. 5

2. اندیشه ای که به دلیل اطلاق اخبار جب، قائل به عدم فرق بین کافر اصلی و عارضی است و بر اندیشه اول خرده می<shy>گیرد؛171#&؛1؛ قوله قد: (لا تجري فيه [يعني في حق المرتد] قاعدة الجب لأنها مختصة بالكافر الأصلي بحكم التبادر.) . لا يخفي أن مقتضي إطلاق أخبار الجب عدم الفرق بين كون الكفر أصلياً و عارضياً إلا أن يدعي انصرافها عن المرتد ان لم نقل: إنه بدوي إذ لا يعتد بالانصراف إلا إذا كان بمنزلة القيد المذكور في الكلام بحيث لو صرح بخروج المنصرف عنه عن دائرة الإطلاق كان توضيحاً للواضح. و هذا في المقام غير معلوم.... 171#&؛6؛ با این بیان، معنی قاعده این است که اسلام، خطاهایی را که مردم، قبل از تشرف به اسلام انجام داده اند، از جهت آثار، محو و قطع می کند، و این از جهت لطف و امتنان این دین الهی بر مردم است. بنابراین اگر کافر پس از ترك واجبات و انجام محرمات، مسلمان شود، مکلف به قضای واجبات نیست و بر ترك محرمات مؤاخذه نمی شود؛ از این رو بر کافر بعد از اسلام آوردن، حد سرقت، زنا، شرب خمر و دیگر حدود، اجرا نمی شود. البته این قاعده در حقوق الهی جریان دارد و در حق الناس جریان ندارد؛ **171#&؛1؛** وأما صحة المعاملات و ثبوت الضمانات و بقاء الديون فلا توجب إشكالا مدلول القاعدة، لأن إبطال تلك الأمور يكون علي خلاف الامتنان بل يكون إمضاؤها مطابقاً للامتنان و موافقاً لجب الإسلام، كما لا يخفي؛ و بعبارة اخري كان نطاق الجب هو حقّ الله لا حقّ العبد. 171#&؛7؛

2. پیشینه این قاعده

اگرچه پیشینیان از دانشجویان فقه به این قاعده و حدیث جب، تمسک کرده اند؛ ولی اولین کسی که از این قاعده به 'قاعده جب' تعبیر کرده است، 'سید میرفتاح مراغی' است. سید مراغی در کتاب 'عناوین' در ضمن رساله ای به این قاعده پرداخته است. 8

3. مدرک قاعده

آیات قرآنی؛

از جمله:

1. **171#&؛1؛**قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُعَفَّرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يُعْذُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ 171#&؛9؛

171#&؛2؛به آن ها که کافر شدند، بگو: **171#&؛1؛**چنانچه از مخالفت باز ایستند، (و ایمان آورند) گذشته آن ها بخشوده خواهد شد؛ و اگر به اعمال سابق باز گردند، سنت (خداوند در مورد) گذشتگان، (درباره آن ها) جاری می شود. 171#&؛2؛

در استدلال به این آیه گفته شده است: **171#&؛1؛**مي دانيم روش قرآن اين است که بشارت و انذار را با هم توأم مي کند؛ يعني همان گونه که دشمنان حق را تهديد به مجازات هاي سخت و دردناک مي نمايد، راه بازگشت را نيز به روي آن ها باز مي گذارد. 171#&؛2؛

آیه نخست از آیات مورد بحث، همین روش را تعقیب می کند، و به پیامبر دستور می دهد: **171#&؛2؛**به افرادی که کافر شده اند، بگو: اگر از مخالفت و لجابت و طغیان و سرکشی باز ایستند و به سوي آئین حق، باز گردند، گذشته آن ها بخشوده خواهد شد. قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُعَفَّرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ. 171#&؛3؛

از این آیه استفاده می شود که با قبول اسلام، گذشته هر چه باشد، مورد عفو قرار می گیرد، و این همان چیزی است که در روایات اسلامی به عنوان يك قانون كلي، آمده است؛ گاهی به عبارت 'الإسلام يجب ما قبله' یعنی اسلام، ما قبل خود را می پوشاند؛ و گاهی به تعبیر دیگر، که از طرق اهل سنت از پیامبر نقل شده 'إن الإسلام يَهْدُم ما كان قبله، و إن الهجرة تهدم ما كان قبلها و إن الحج يَهْدُم ما

كانَ قَبْلَهُ یعنی اسلام آنچه را که قبل از آن است، از میان می برد، و هجرت کردن نیز ما قبل خود را از میان می برد، و حج خانه خدا، ما قبل خود را محو می کند.“raquo;

منظور این است که اعمال و کارهای خلاف، و حتی ترك فرائض و واجبات قبل از اسلام، به خاطر پذیرش اسلام، مورد عفو قرار خواهد گرفت و مجازات آن ها، از میان خواهد رفت و قوانین اسلام، عطف به گذشته نمی شود. از این جهت، در کتب فقه اسلامی می خوانیم: 'بر شخصی که مسلمان می شود، حتی قضای عبادات گذشته، لازم نیست.'10

ظاهر این آیه، این است که ترك کفر، موجب غفران 'ما سلف' است، و عمومیت 'ما' موصوله، دلیل بر غفران و بخشش همه اعمال و افکار گذشته است. فاضل مقداد در 'کنز العرفان' در کتاب صلاة در بحث از مسأله 'وجوب بودن قضاء بر مرتد'، قضاء را بر کافر اصلی، واجب نمی داند؛ و در استناد به دلیل هم به عموم فقره 'ما قَدْ سَلَفَ' تمسک می کند؛ البته مرتد را داخل در این حکم نمی داند:

“و بالجمله دلالة الآية، ظاهرة علي المقصود، انما الكلام في مقدار عمومها و ظاهرها، شمولها لجميع حقوق الله الذي تحتاج الي غفرانه، أعم من المعاصي و الواجبات التي تحتاج الي القضاء أو شبه ذلك.“11“raquo;

در مقابل، در دلالت این آیه بر قاعده 'جب' اشکال شده با این بیان که اگرچه صاحب جواهر و فاضل مقداد به این آیه، تمسک کرده اند ولی آیه به دلیل ظهور تعبیر غفران، فقط گناهان عملی و مخالفت های اعتقادی را در بر می گیرد و بنا بر آیه، حدود و دیات که جرمه معصیتند، برداشته می شود؛ اما این که آیه، دلالتی داشته باشد بر عدم وجوب قضاء در عبادات و یا سقوط زکات، این دلالت مشخص نیست؛ و شاید به دلیل این قصور از دلالت بوده است که از جانب بزرگان در مبرهن کردن قاعده 'جب' به این آیه، استناد نشده است؛“171“و لكن الظاهر بلحاظ التعبير بالغفران في الآية انحصار مفادها بالمعاصي العملية و المخالفة الاعتقادية في الفروع و الأصول، و لازمه عدم ترتب اثر عليها، فلا يترتب عليها الحدود و الديات التي موضوعها المعصية، و أما دلالتها علي عدم وجوب قضاء ما فات من عباداته مثل الصلاة و الصوم و غيرهما، و علي سقوط الزكاة بالإسلام و إن كان النصاب موجودا و أمثالهما، فغير ظاهرة، و لعله لأجل ذلك لم يستدل بها للقاعدة كثير من الأصحاب رضوان الله تعالي عليهم أجمعين.“12“raquo;

2. “وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ.“13“raquo;

“171“و؛ برای شما جمع در میان دو خواهر ممنوع است.“raquo; (وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ)؛ و از آن جا که در زمان جاهلیت ازدواج با محارم و جمع میان دو خواهر رایج بود، و افرادی مرتکب چنین ازدواج هایی شده بودند، قرآن بعد از جمله فوق می گوید: “171“مگر آنچه در گذشته واقع شده.“raquo; (إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ)؛ یعنی، اگر کسانی قبل از نزول این قانون، چنین ازدواجی انجام داده اند، کیفر و مجازاتی ندارند، اگر چه اکنون باید یکی از آن دو را انتخاب کرده و دیگری را رها کنند.14

3. “171“فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ.“15“raquo;

“171“هر کس اندرز الهی به او رسد و (از رباخواری) خودداری کند، سودهایی که در سابق (قبل از حکم تحریم ربا) به دست آورده، مال او است و کار او به خدا واگذار می شود.“raquo; و گذشته او را خدا خواهد بخشید.

آمدن موعظه را به قبول اسلام، تفسیر کرده اند؛ گفته شده این آیه، مضمون قاعده مورد بحث را افاده می کند، و برای اثبات حجیت این قاعده، از گذر استدلال به این آیه، می شود از مورد آن، الغای خصوصیت کرد و یا به فحوائی آن تمسک کرد: “171“هذه الآيات تفيد مضمون هذه القاعدة، و إن لا تتضمن لفظها. فيمكن الاستدلال بها لإثبات حجية هذه القاعدة. بعد إلقاء الخصوصية عن مواردها كما هو ظاهر أو بالفحوي القطعي لورودها في أشنع الأعمال و أعظم الذنوب و لكن في إلقاء الخصوصية و الفحوي إشكال.“16“raquo;

4. “171“و لا تتكخؤا ما تكح آبأؤؤؤ من التساء إلا ما قَدْ سَلَفَ.“17“raquo;

شأن نزول: پس از اسلام، حادثه ای برای یکی از مسلمانان پیش آمد و آن این که یکی از انصار به نام 'ابو قیس' از دنیا رفت، فرزندش به نامداری خود پیشنهاد ازدواج نمود، آن زن گفت: من تو را فرزند خود می دانم و چنین کاری را شایسته نمی بینم ولی با این حال از پیغمبر صلی الله علیه و آله کسب تکلیف می کنم؛ سپس موضوع را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد، و کسب تکلیف نمود، آیه نازل شد و از این کار (که در زمان جاهلیت معمول بود) به شدت، نهی کرد؛ و با این بیان، این آیه خط بطلان به یکی از اعمال ناپسند دوران جاهلیت می کشد و می گوید: “171“با زنایی که پدران شما با آن ها ازدواج کرده اند، هرگز ازدواج نکنید.“raquo; (و لا تتكخؤا ما تكح آبأؤؤ من التساء).

اما از آن جا که هیچ قانونی معمولاً شامل گذشته نمی شود، اضافه می فرماید: “171“مگر ازدواج هایی که (پیش از نزول این حکم) انجام شده است.“raquo; (إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ).18

سنت

عمده دلیل این قاعده، از سنت است.19 از سنت 'حدیث جب' بر این قاعده دلالت دارد؛ توضیح آن که به حدیث نبوی “171“الإسلام يَجِبُ ما قبله“raquo; حدیث جب گفته می شود و مضمون آن، این است که اسلام آوردن کافر، گناهان پیشین وی را از بین می برد. بنا بر قول مشهور، کافر همانند مسلمان، مکلف به انجام دادن تکالیف شرعی همچون نماز و روزه است، هرچند صحت آن اعمال و پذیرش از وی، مشروط به اسلام آوردن است؛ البته پس از اسلام آوردن به استناد حدیث جب و غیر آن، نیازی به قضای آن مال نیست.20

اگرچه در مورد سند حدیث گفته شده که “171“حدیث جب هرچند از طریق عامه نقل شده و بدین جهت نزد فقهای امامی از نظر سند، بی اعتبار است، لیکن مضمون آن را تأیید و بدان عمل کرده اند.“21“raquo; ولی به نظر می رسد که مسأله به این سادگی ها هم نیست. بعضی از بزرگان فقه، سعی کرده اند با نقل از کتب تاریخ و روایی يك نوع تواتر اجمالی درست کنند؛“171“الظاهر أنه متواتر إجمالا بمعنى أنه يحصل العلم إجمالا بصدور هذا المضمون عن النبي صلي الله عليه و آله و سلم و لو في ضمن قصة من تلك القصص الكثيرة. و انه ليس جميع هذه القصص كاذبة بأن تواطئ الأشخاص علي جعل هذا المضمون في ضمن القصص المختلفة.“22“raquo; البته با توجه به این که احتمال کذب در تمام این گزاره ها، به شکل تك تك، وجود دارد، کنار هم گذاشتن این گزاره ها و ادعای تواتر اجمالی، مشکل را حل نمی کند.

برخی با بنای حجیت خبر واحد موثوق الصدور گفته اند: “171“در مجموع، اشتها حدیث شریف در بین مسلمانان به حدی است که در صحت نقل حدیث از پیغمبر اکرم (ص) هیچ تردیدی باقی نمی گذارد؛ وثوق به صدور آن - که موضوع حجیت در خبر واحد است نزد عقلا - حاصل می شود.“23“raquo;

این خبر در موارد و مواضعی ذکر شده است از جمله:

در النهاية و لسان العرب در ذیل لغت جبب آمده است که: “171“و منه الحديث: ان الإسلام يجب ما قبله و التوبة تجب ما قبلها أي يقطعان و يمحوان ما كان قبلهما من الكفر و المعاصي و الذنوب.“raquo;

در مجمع البحرين در لغت جبب: “171“في الحديث: الإسلام يجب ما قبله و التوبة تجب ما قبلها من الكفر و المعاصي و الذنوب.“raquo;

و در تفسیر علی بن ابراهیم در ذیل آیه 'و قالوا لن تؤمن لك حتي تقجر لنا من الأرض يتنوعا' روایتی آمده24 بدین مضمون که برادر ام سلمه از کسانی بود که پیغمبر اکرم (ص) را به شدت تکذیب می کرد و از حضرت می خواست که در صورت صحت ادعا از زمین برایشان چشمه آب ایجاد کند؛ بعد از فتح مکه در حضور پیامبر اکرم (ص) اظهار اسلام کرد. پیغمبر اکرم (ص) از وی روی برگردانید و اسلام او را نپذیرفت، عبدالله به خواهرش، ام سلمه، روی آورد که پیامبر اسلام همه را پذیرفت جز من. بعد از ورود پیغمبر اکرم (ص) بر منزل و پرسش ام سلمه از علت عدم پذیرش اسلام برادرش، پیامبر اکرم (ص) تکذیب های وی را در جاهلیت ذکر می فرمایند. ام سلمه می گوید: “171“بأبي انت و امي يا رسول الله تقل ان الاسلام يجب ما قبله؟“raquo; آیا شما نفرمودید “171“الاسلام يجب ما قبله؟“raquo; پیغمبر اکرم (ص) ضمن تأیید مطلب، اسلام عبدالله بن ابي امیه را می پذیرند.25 این بیان در جریان اسلام آوردن مغیره بن شعبه از پیغمبر اکرم (ص) نقل شده است و شرح ما وقع چنین است:

در گزارشی دیگر که مشهور به قصه اسلام مغیره است آمده که: “171“مغیره بن شعبه با گروهی از بنی مالک بعد از وفد با مقوقس پادشاه مصر در راه بازگشت به مکه، غافلگیرانه و در حال مستی،

یاران خود را می کشد و با تصرف اموال آنان به مدینه می آید و اظهار اسلام می کند؛ پیغمبر اکرم (ص) اسلام وی را می پذیرد اما اموال را قبول نمی فرمایند و مغیره را با این بیان سرزنش می فرمایند «؛لا خير في «؛ رفتار پیامبر اکرم (ص) مغیره را از جهت قصاص به وحشت می اندازد و سعی در پنهان شدن خود می کند که پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «؛الاسلام يجب ما قبله.؛

روایت دیگری است که مردی نزد عمر آمد و گفت همسرم را در دوران جاهلیت یک طلاق و در اسلام نیز دو طلاق داده ام، حکم آن چیست؟ عمر پاسخ را به مولا امیرالمؤمنین (ع) واگذار می کند و حضرت می فرماید: «؛همد الاسلام ما كان قبله هي عندك علي واحده.«؛ اسلام طلاق در جاهلیت را هدم می کند و کان لم یکن محسوب می شود.27 البته در مدارک الاحکام در سند این حدیث تشکیک شده با این بیان که: «؛و يجب التوقف في هذا الحكم، لضعف الرواية المتضمنة للسقوط سنداً و متناً.؛ برخی از محققان به سیره نبوی هم استناد کرده«؛shy؛اند؛ یقیناً سیره رسول الله (ص) بر این اسلوب (العفو عما سلف) استوار بوده است. پیامبر (ص) کسی را به قضای مافات از عبادات در زمان کفر، مکلف نکرده است و یا حدی بر عملی که اصحاب قبل از اسلام، انجام داده اند اجرا نکرده است.29

اجماع

اجماع منقول در مورد این قاعده نداریم؛ اگرچه در برخی نوشته ها امکان تحصیل اجماع را تقویت کرده اند ولی با توجه به مدرکی بودن یا محتمل المدرك بودن اجماع برای مبرهن کردن این قاعده، به اجماع، تمسک نشده است.30

بناء العقلاء

بنای عقلا، دلیل یا حداقل مؤید این قاعده است؛ توضیح آن که این قاعده به شکل دیگری در نزد خردمندان رایج است و شاید شارع هم همین عرف و بناء را امضا کرده باشد. بنای عقلا بر این است که قوانین، عطف به ماسبق نمی شود؛ یعنی قوانین وضع شده در نزد عقلا، مصادیق سابق بر جعل را نمی گیرد.31

4. تطبیقات و کار کردها

1. بعد از تعلق زکات به کافر، اگر مسلمان شود، زکات از او ساقط می شود؛ هر چند عین مال زکوی، موجود باشد. فإن الإسلام يجب ما قبل.32
2. اگر قاعده را شامل کافر غیر اصلی بدانیم، در مورد مرتد در زمان رجوع به اسلام هم جاری می شود «؛و المشهور بين الفقهاء أن المرتد إذا رجع لاينطبق عليه حكم الكافر فلا يشمل حدی الجب، و استدلالهم بالانصراف في حديث الجب، لكننا نري الإطلاق خصوصاً بعد مثل قوله سبحانه (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا) الآية مضافاً إلي الملك لوضوح أن الجب تشويق و امتنان، و مثله آت في الراجع عن الارتداد.
- ثُمَّ لا فرق بين أقسام الكفر إذا أسلم، كما لا فرق بين أقسام الإسلام من التشيع و الخلاف و النفاق، لأن الرسول (ص) كان يقبل إسلام المنافقين و يعاملهم في الظاهر معاملة المؤمنين.!؛
3. سقوط حد از کافر بعد از اسلام آوردن.34

پی نوشت ها

1. سيد ابو القاسم خويي: محاضرات في الأصول، 5 جلدی، انتشارات انصاریان، 1417 هجری قمری، ج 1.
2. سعدي ابوجيب: القاموس الفقهي لغة و اصطلاحا، دار الفكر، دمشق - سوریه، دوم، 1408 ه ق، ص 57.
3. مشکینی، میرزا علي: مصطلحات الفقه، يك جلدی، ص 178. مدرس، سيد حسن بن اسماعيل طباطبائي: الرسائل الفقهية، يك جلدی، ستاد بزرگداشت پنجاهمین سالگرد شهادت مدرس، تهران، ایران، اول، 1408 ه ق، ص 101.
4. مدرس، سيد حسن بن اسماعيل طباطبائي: همان، ص 99 و 100.
5. شاهرودي، سيد محمود بن علي حسيني: كتاب الحج، 5 جلدی، مؤسسه انصاریان، قم، اول، 1402 ه ق، ج 1، 221.
6. مصطفىوي، سيد محمد كاظم: مائة قاعدة فقهية، دفتر انتشارات اسلامي، قم، چهارم، 1421 ه ق، ص40.
7. مراغي، سيد مير عبد الفتاح بن علي حسيني: العناوين الفقهية، 2 جلدی، دفتر انتشارات اسلامي، قم، اول، 1417 ه ق، ج 2، ص 494.
8. مازندراني، علي اكبر سيقي: مباني الفقه الفعال في القواعد الفقهية الأساسية، 3 جلدی، دفتر انتشارات [1] اسلامی، قم، اول، 1425 ه ق، ج2، ص 295.
9. انفال، 38.
10. آیت الله العظمي مكارم شیرازی: تفسیر نمونه، ج 7، ص 205 - 207. نقل از نرم افزار مجموعه آثار ایشان.
11. شیرازی، ناصر مكارم: القواعد الفقهية، 2 جلدی، مدرسه امام امیرالمؤمنین علیه السلام، قم، ایران، سوم، 1411 ه ق، ج 2 ص 169.
12. لنكراني، محمد فاضل موحدی: القواعد الفقهية، يك جلدی، چاپخانه مهر، قم، ایران، اول، 1416 ه ق، ص 257.
13. نساء، 23.
14. آية الله العظمي مكارم شیرازی: برگزیده تفسیر نمونه، ج 1، ص 376. مازندراني، علي اكبر سيقي، ج 2، ص 299.
15. مكارم: همان، ج 1، ص 248.
16. مازندرانی، علی اكبر سیفی: همان.
17. نساء 22.
18. برگزیده تفسیر نمونه، ج 1، ص 386.
19. بجنوردي، سيد حسن بن آقابزرگ موسوي: القواعد الفقهية، نشر الهادی، قم، اول، 1419 ه ق، ج 1، ص 45.
20. جمعي از پژوهشگران زیر نظر شاهرودي، سيد محمود هاشمي: فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بيت عليهم السلام، 3 جلدی، مؤسسه دايرة المعارف فقه اسلامي بر مذهب اهل بيت عليهم السلام، قم، ایران، اول، 1426 ه ق، ج 3، ص 259.
21. همان.
22. نجفآبادي، حسين علي منتظري: مجمع الفوائد، يك جلدی، قم، ایران، اول، ص 413. نقل ما از نرم افزار جامع الفقه اهل البيت 2.
23. بجنوردي، سيد محمد بن حسن موسوي: قواعد فقهيه، 2 جلدی، مؤسسه عروج، تهران، ایران، سوم، 1401 ه ق، ج 1، ص 119.
24. اسراء، 90.

25. بجنوردي، سيد محمد بن حسن موسوي: همان؛ منتظري نجف آبادي حسين علي: همان، ص 409.
26. بجنوردي، سيد محمد بن حسن موسوي: همان، ص 117-119؛ منتظري نجف آبادي حسين علي: همان، ص 412.
27. بجنوردي، سيد محمد بن حسن موسوي: همان، ص 119؛ منتظري نجف آبادي حسين علي: همان، ص 413.
28. عاملي، محمد بن علي: مدارك الأحكام في شرح عبادات شرائع الإسلام، 8 جلدی، مؤسسه آل البيت، بيروت، اول، 1411، ج 5، ص 42.
29. مصطفوي، سيد محمد كاظم: ص 41.
30. سيفي مازندراني، علي اكبر: ج 2، ص 291.
31. القواعد الفقهية (لمكارم)، ج 2، ص 169.
32. محدث قمي، شيخ عباس: الغاية القصوي في ترجمة العروة الوثقي، 2 جلدی، منشورات صبح بيروزي، قم، ايران، اول، 1423 هـ ق، ج 2، ص 202؛ آملی، ميرزا محمد تقی، مصباح الهدی في شرح العروة الوثقي، 12 جلدی، مؤلف، تهران، ايران، اول، 1380 هـ ق، ج 9، ص 330.
33. شيرازي، سيد محمد حسيني: الفقه، القواعد الفقهية، يك جلدی، مؤسسه امام رضا عليه السلام، بيروت، لبنان، اول، 1413 هـ ق، ص 46.
34. مازندراني، علي اكبر: ج 2، ص 333-334.

منبع: پایگاه دیننا